

جهانی شدن و سیر تحول هویت عرب-افغان‌ها

سید حمزه صفوی^۱ - مجتبی نوروزی^۲

دریافت: ۱۳۹۶/۴/۲۱ - پذیرش: ۱۳۹۹/۷/۲

چکیده

با حمله شوروی به افغانستان و به دنبال آن استخدام مجاهدین از تمامی جهان در نهایت شکل‌گیری نطفه القاعده؛ جهان با پدیده جدیدی مواجه و شناخت ذات و ریشه‌های اقدامات این گروه به اولویتی جدی تبدیل شد. این نوشتار در پی شناخت روند شکل‌گیری و تحول هویت گروهی موسوم به عرب-افغان‌ها بعنوان ریشه شکل‌گیری القاعده و گروه‌های بنیادگرای اسلامی می‌باشد. با تمرکز بر سیر فرایند اقدامات عرب-افغان‌ها در سه مرحله: ۱- جهاد علیه ارتش سرخ شوروی؛ ۲- آماده شدن برای مقابله با حکومت‌های کشورهای اسلامی و ۳- حامیان غربی ایشان و جهاد جهانی؛ همچنین با مدنظر قرار دادن مولفه‌های هویتی در سه وجه: اهداف، هنجارهای مشترک و هم‌ارزی‌ها- تفاوت‌ها؛ به نظر می‌رسد مراحل گذار در جهاد مقدس و دستورکار القاعده، متأثر از دگردیسی هویتی و تغییر هنجارها با توجه به تغییر شرایط می‌باشد. در راستای پاسخگویی به پرسش، عوامل موثر بر شکل‌گیری و تحول هویتی عرب-افغان‌ها و ارزیابی این فرضیه مورد توجه قرار گرفته است که جهانی شدن و شکل‌گیری جامعه شبکه‌ای بعنوان متغیر مستقل و عدم توجه به باورهای گروه‌های مسلمان به شکل‌گیری هویت مقاومت در بین عرب-افغان‌ها منجر شده است.

واژگان کلیدی: عرب-افغان‌ها، هویت مقاومت، افراط‌گرایی اسلامی، جهانی شدن، القاعده

مقدمه

در طول چهار دهه گذشته همزمان با رشد پدیده جهانی شدن، موضوع بنیادگرایی مذهبی به یکی از مسائل اصلی در ساحت جامعه‌شناسی سیاسی تبدیل شده و در بین جلوه‌های متعدد بنیادگرایی مذهبی، بنیادگرایی اسلامی بیش از سایرین جلوه سیاسی داشته است. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م. به عنوان نقطه عطفی در تاریخ روابط بین‌الملل، این پدیده را بیش از پیش در کانون توجهات بسیاری از دانشمندان و کنشگران عرصه سیاست در سطوح مختلف قرار داد. چرا که متهم اصلی در جریان حملات آن روز، گروه موسوم به القاعده بود. پس از ۱۱ سپتامبر و مقابله نظامی ایالات متحده و هم‌پیمانانش با پدیده القاعده و فرار گرفتن این گروه در کانون توجهات، بسیاری از گروه‌های جهادی بنیادگرا در دنیای اسلام به شیوه‌های گوناگون خود را به القاعده متصل کردند. به طوری که امروزه القاعده به شبکه‌ای از گروه‌های بنیادگرای اسلامی در سطح جهان اهل سنت اطلاق می‌شود که از تاکتیک‌های مبارزات مسلحانه برای برخورد با دشمنان خود در سطوح مختلف بهره می‌برد. گروه‌هایی که ذیل یک هدف مشترک یعنی احیای حاکمیت اسلام بر سرنوشت مسلمانان به یکدیگر پیوند خورده‌اند و به‌رغم اختلاف دیدگاه در زمینه‌های مختلف، امروز اتحاد تاکتیکی منسجمی را نمایش می‌دهند. همین امر مطالعه پدیده‌ای تحت عنوان القاعده را مشکل و پیچیده می‌سازد. لذا این پژوهش بر آن است به جای مطالعه القاعده، بر مطالعه پدیده‌ای با عنوان «عرب افغان‌ها» بپردازد. پدیده‌ای که بی‌شک ریشه شکل‌گیری القاعده می‌باشد. در دهه ۱۹۸۰ م. وقوع انقلاب اسلامی ایران و اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی به طور همزمان انگیزه و فضای لازم را در اختیار جهادگران عرب اهل سنت قرار داد تا بتوانند قدم در مسیر جهاد بر مبنای آموزه‌های اسلامی خود بگذارند. در این دوران افراد و گروه‌های زیادی از سراسر جهان عرب خود را به پاکستان رساندند تا یاریگر برادران افغان خود در جهاد علیه کفر باشند. ایشان که خود در زمینه‌های مختلف اختلافات جدی با یکدیگر داشتند به مرور تحت عنوان واحد عرب افغان نامگذاری شدند؛ به طوری که می‌توان با اغماض مولفه‌های هویتی واحدی را برایشان تعریف کرد. لازم به ذکر است که هویت جهت‌دهنده تمام فعالیت‌های انسانی در سطح شخصی و گروهی محسوب شده و عدم شناخت صحیح مولفه‌های هویتی، قضاوت‌ها را به سمت سطحی‌گرایی پیش خواهد

برد. همچنین، هویت در سطوح مختلف فردی، جمعی و حتی ملی و فراملی، تحت تاثیر عوامل مختلف و در طول زمان شکل گرفته و متحول می‌شود؛ اما آنچه در بین علل و عوامل متعدد، هویت گروه مورد نظر این پژوهش را در مراحل اولیه شکل داده، مفهومی تحت عنوان «هویت مقاومت» می‌باشد. بدین ترتیب؛ در بیان ضرورت این مقاله، لازم به ذکر است که این پژوهش بر آن است تا با به کارگیری قالبی از نظریه جامعه شبکه‌ای مانوئل کاستلز، عوامل موثر بر شکل‌گیری و تحول هویت از پدیده عرب‌افغان‌ها را تحلیل و تبیین نماید.

فرضیه اصلی پژوهش این است که جهانی شدن منجر به ایجاد جامعه شبکه‌ای گردیده است که طی آن، گروه‌هایی در سطح جهان احساس کرده‌اند نمی‌توانند هویت خود را حفظ کرده و باورهایشان در معرض تهدید قرار دارد. لذا به مقاومت در برابر جریان غالب جهانی روی آورده‌اند. در مورد عرب-افغان‌ها، اشغال خاک افغانستان به عنوان جزئی از دنیای اسلام توسط ارتش شوروی منجر به شکل‌گیری هویت این گروه به عنوان یک گروه جهادی در برابر اشغال سرزمین‌های اسلامی شد. حضور نظامی ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ میلادی در خلیج فارس، بویژه سرزمین عربستان آنها را در برابر دنیای غرب و حاکمان کشورهای عرب قرار داد. اما پس از ۱۱ سپتامبر و احساس ضعف این گروه در برابر حملات همه‌جانبه محور غربی-عربی، آنها متوجه توده‌های ملل مسلمان شدند و گروه‌های غیرهمسو با خود بویژه شیعیان را به عنوان «غیریت/دیگری» تعریف کردند.

جهانی شدن و شکل‌گیری جامعه شبکه‌ای (x) ← عدم توجه به باورهای گروه‌های مسلمان (z) ← شکل‌گیری هویت مقاومت در بین عرب-افغان‌ها (y).

به طور کلی، با وجود تشابهات در پیشینه برخی پژوهش‌های بررسی شده، از یک سو اثرات مطرح در زمینه مباحث نظری، بیشتر بر جنبش‌های اجتماعی و رهیافت‌های رابطه‌ای در اقدامات جمعی اشاره داشته و از دیگر سو اثرات پژوهشی در زمینه مطالعات گروه‌های اسلامگرا نیز، صرفاً به تبیین شکل‌گیری عرب‌افغان‌ها، پدیده القاعده، و اقدامات تروریستی آنها پرداخته‌اند. لیکن وجه تمایز و نوین بودن پژوهش با پژوهش‌های پیشین، در درک و بازنمایی علل ریشه‌ای نشأت گرفته از زیرساخت‌های هویتی، تحول و ارتباط آنها در درون گروه‌های بنیادگرای اسلامی و بیرون کشیدن هویتی رابطه‌ای در ظهور پدیده عرب‌افغان و نیز گروه‌های افراط‌گرا

می‌باشد.

جهانی‌شدن و هویت

اگرچه بنا بر برخی تفسیرها، جهانی‌شدن به طور عمده ماهیت اقتصادی دارد، نمی‌توان از سایر مؤلفه‌ها و ابعاد جهانی‌شدن چشم پوشید، چراکه جهانی‌شدن فرآیند عامی است که ابعاد مختلف حیات انسانی را دربر می‌گیرد و با نمودهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی همراه است (بیات، ۱۳۸۶: ۲۵۲). در آثار نویسندگان به فرآیند جهانی‌شدن معمولاً به چهار حوزه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی توجه شده است. بعضی هم حوزه فنی را پنجمین حوزه جهانی‌شدن دانسته‌اند که به انقلاب صنعتی سوم ناظر است (نش، ۱۳۸۰: ۱۰). اما در زیر شاخه فرهنگی از جهانی‌شدن که در اینجا بیشتر قابل تامل است، نشانه‌هایی از بحران هویت به خصوص در مطالعات اجتماعی و فرهنگی به وفور رو به افزایش است، چنان‌که می‌توان گفت امروزه که ما از طریق جهانی‌شدن، پست مدرنیسم و عصر اطلاعات و تکنولوژی، به سمت جلو حرکت می‌کنیم، مفهوم هویت بیش از پیش به موضوعی پیچیده و مشکل‌ساز تبدیل شده است. همچنین در مورد نسبت جهانی‌شدن و فرهنگ‌های محلی می‌توان گفت، در دهه‌های اخیر دو فرآیند موازی در سطح جهان همزیستی داشته‌اند: ۱- جهانی‌شدن فرهنگ از یک سو و ۲- بازتولید هویت‌های فرهنگی مختلف از سوی دیگر. هر دو فرآیند که با عنوان همگن‌سازی فرهنگی مرتبط هستند و معمولاً به جهانی‌شدن لینک شده، دربرگیرنده تهدیدی برای فرهنگ‌های محلی، بویژه هویت‌ها هستند. در نتیجه، ترس از دست‌دادن منابع فرهنگی و درگیری‌ها و خواسته‌ها حول هویت محلی یا منطقه‌ای ظاهر شده است (Castells, 2010: 89). از سوی دیگر، بحران هویت به درگیری‌های فرهنگی و سیاسی سازش‌ناپذیر در میان گروه‌ها و دسته‌های قطبی‌شده که با یکدیگر بر سر تعریف هویت ملی مبارزه می‌کنند، اشاره می‌کند. جهانی‌شدن به منزله داشتن تأثیری قابل توجه در چنین بحران‌هایی از طریق تشویق درگیری‌ها به جای مصالحه در نظر گرفته شده است. در این زمینه شاخص‌های بحران هویت را می‌توان چنین برشمرد: ۱- سیاست‌زدگی به معنای سیاسی‌شدن تفاوت‌های فرهنگی؛ ۲- عدم‌سازش؛ ۳- کلیتی از ادعاهای هویتی و ۴- نتایج سیاسی مبهم از این درگیری‌ها (Kaul, 2012: 341). بدین ترتیب

فهم جنبش‌های اجتماعی نیز بدون توجه بر مفهوم هویت در دوران جهانی شدن امری غیرممکن است. در همین راستا، در ارتباط با بنیادگرایی اسلامی می‌توان گفت، این نوع جنبش بیش از هر چیز در بردارنده یک نوع هویت مقاومت است؛ مقاومت در برابر عناصر جهانی و امتداد این عنصرها در سطوح منطقه‌ای، ملی و محلی؛ مقاومتی ارتجاعی برای بازگشت به صورت‌های هویتی گذشته.

الف- تبیین مفهوم هویت مقاومت از منظر کاستلز

کاستلز هویت مقاومت را این‌گونه تعریف کرده است: نوع دوم هویت چیزی است که من آن را هویت مقاومت می‌نامم. این همان هویتی است که در آن یک گروه انسانی که احساس آن‌ها بر این است که از لحاظ فرهنگی طرد شده یا از لحاظ اجتماعی و سیاسی در حاشیه قرار گرفته‌اند بواسطه ساخت یافتن توسط قالب‌های خودشناسایی تاریخی خود واکنش نشان می‌دهند. به طوری که این کنش، آنها را در جهت مقابله با سیستمی که آنها را به لحاظ ساختاری تابع یا زیردست قرار داده است، قادر می‌سازد. این هویتی خفته است که تا پیش از آن خود را با تمام قدرت ابراز و نمایان نساخته و اکنون دست به این کار می‌زند. چراکه این نوع هویت به عنوان یک مقاومت در برابر روند به حاشیه رانده‌شدگی ساختار یافته است. روندی که در آن صرفاً جهانی شدن نوع خاصی از هویت‌ها ساخت می‌یابد. لزوماً جهانی شدن به صورت مستقیم هویت و کنش مقاومتی ایجاد نمی‌کند. لیکن این فرآیند گروه‌های اجتماعی خاصی را مقاوم می‌سازد و در نتیجه آنها با آنچه که دارند به مقاومت برمی‌خیزند. چرا که به عنوان شهروند، آن‌ها اقلیت‌هایی هستند که حق ابراز و نمایندگی نداشته‌اند (Castells, 2010: 95).

مانوئل کاستلز در نظریه پردازی‌های خود از جامعه شبکه‌ای، دو نوع متفاوت از مقاومت را نام می‌برد. اولین نوع، از کتاب «قدرت و هویت» وی نشأت می‌گیرد که در آن، توصیف می‌کند چگونه در چارچوب یک جامعه شبکه‌ای جهانی، ابهام میان حاکمیت و بازنمود آنچه ارائه می‌شود، به تفکیک فرهنگی منجر می‌شود. گروه‌های مختلف به این شکاف در هویت به یکی از این سه روش، پاسخ می‌دهند: هویت مشروعیت‌بخش، هویت مقاومت و هویت پروژه‌ای یا برنامه‌دار. این هویت‌های اتخاذشده به ترتیب، دولت، مخالفت با دولت و شناسایی خود (تعیین

هویت خود) را برای ایجاد معنا سازی مطرح کردند. به بیان وی؛ هویت مشروعیت بخش را نهادهای غالب جامعه ایجاد می کنند تا سلطه آن‌ها را بر کنشگران اجتماعی گسترش دهند و عقلانی کنند. پیامد وابستگی به چنین هویتی ایجاد جامعه مدنی است. نزد کاستلز، هویت مقاومت توسط گروه‌هایی که در جامعه به حاشیه رانده شده بودند، مسلم است. با در نظر گرفتن هویت بر مبنای مخالفت، گروه‌هایی که بر هویت مقاومت شکل گرفته‌اند، قادر به مقاومت در برابر جذب شدن توسط سیستم‌هایی هستند که آن‌ها را تابع و زیر دست قرار داده‌اند.

نظریه پردازی دوم کاستلز از مقاومت، از «قدرت ارتباطات»^۱ نشأت می گیرد. وی معتقد است ساختارهایی که قدرت در جامعه شبکه‌ای تشکیل می دهد، ذاتاً مستعد مقاومت هستند. این مقاومت یا ضد قدرت، از طریق دو سازوکار به دست آمده است: «دستورکار شبکه‌ها و تغییر وضعیت بین شبکه‌ها». برنامه‌ها، قواعد حاکم بر شبکه‌ها هستند که اغلب توسط سازندگان یک شبکه تدوین می شوند و تغییر وضعیت نیز بین شبکه‌های مختلف عمل می کنند. تغییر جهت یافتن، به ظرفیت برای تولید ارزش مبادله بستگی دارد و در روابط بین شبکه‌ای لازم است. تمرکز روی این دو سازوکار می تواند جنبش‌های اجتماعی در جامعه شبکه‌ای را در هدف قراردادن مقاومت آن‌ها، هم در برنامه ریزی مجدد شبکه و هم در به دست آوردن اهداف و یا تغییر آن اهداف که در شبکه‌های مختلف در ارتباط هستند، یاری کند و با مداخله جنبش‌های اجتماعی در این سازوکار، آن‌ها می توانند جریان قدرت را به نفع خود تغییر دهند (Hayes, 2012: 8).

در نهایت لازم به ذکر است، کاستلز معتقد است هویت بر اساس مقاومت ممکن است مهم ترین نوع از هویت سازی در جامعه ما باشد. این هویت اشکالی از مقاومت جمعی را در برابر ظلم و ستم ایجاد می کند (Hayes, 2012: 17).

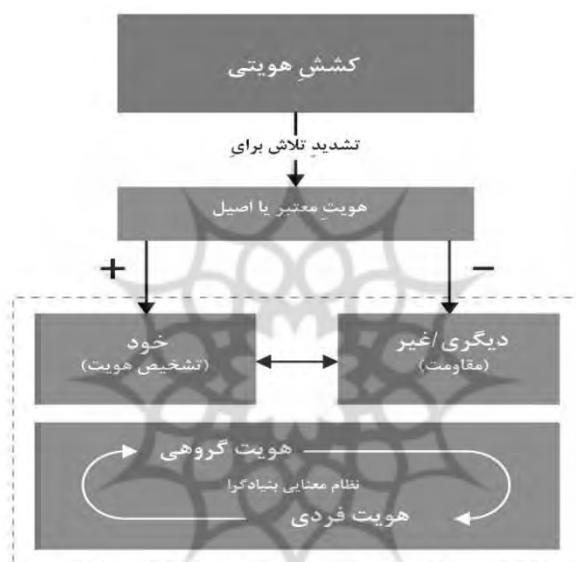
ب- بنیادگرایی روایتی از هویت مقاومت

برخی پژوهشگران از اصطلاح «مقاومت» جهت اشاره به انواع متفاوتی از تمایزات بنیادی یا دگر سازی استفاده می کنند؛ آن‌چه با اختلاف نظر، فاصله، انتقاد، مخالفت، اعتراض و یا شورش در ارتباط است. از نظر ایشان، معنای مقاومت متفاوت از تفسیرهای جامعه‌شناختی سنتی از لحاظ قدرت و سلطه است (Bunt, 2012: 129). هویت‌ها از تمایزات بین «خود» و «دیگری» ساخته

می‌شوند و سیستم‌های معنا ساز بنیادگرایی مرزهای محکمی ایجاد می‌کنند که در آن‌ها می‌توانند هویت خود را شکل دهند. هویت‌های گروهی به شدت میان گروه‌های «خوب» و عناصری برای شناسایی آن‌ها در جامعه و گروه‌هایی که «شر» یا «دیگری» نامیده می‌شوند و باید در برابر آن‌ها مقاومت کرد، تمایز قائل می‌شوند. در سطح فردی، چنین دوگانگی فرض را بر این قرار می‌گذارد: تمایزی دقیق بین ۱- یک خود «حقیقی»^۱ و ۲- یک خود «غیرحقیقی»^۲. ایشان می‌پندارند حس خود حقیقی / واقعی از طریق «خودشناسی مثبت» و تمایز قائل شدن با دیگری/غیر توسعه می‌یابد. در نتیجه، در این روند از ساخت و ساز هویت، دو الگو وجود دارد؛ مسیر مثبت خودشناسی و مسیر مقاومت. نظام معنایی بنیادگرایی برای هر یک از این مسیرها مرزهای روشنی را در سطح فردی، برای هویت خود و در سطح گروهی برای هویت گروهی خود، تنظیم می‌کند. از یک سو، با ارائه «صحیح» منابع دینی برای شناسایی و از سوی دیگر، با اشاره به عناصر «غلط» که باید از آن‌ها دوری کنند که معمولاً تجربیات در مرکز بحران هویت آن‌ها را دربرمی‌گیرد. پاسخ‌دهندگان ارتدوکس، رادیکال و افراطی همگی این مسیرها را دنبال می‌کنند. لیکن پاسخ‌دهندگان ارتدوکس بیشتر به سمت خودشناسی مثبت (هویت‌شناسی) و پاسخ‌دهندگان رادیکال و افراطی بیشتر به سمت مسیر مقاومت (هویت مقاومت) تمرکز دارند (Bunt, 2012: 103-104). برای مثال، از طریق فرآیند جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل پیام‌ها، تصاویر و ویدئوها از القاعده و داعش، این احتمال وجود دارد که بفهمیم جهادگران جهانی، از نظر استراتژیک چگونه هویتی برای گروه‌های خود تصویر کرده‌اند. القاعده در طول سال‌ها تلاش کرد به‌عنوان یک گروه مقاومت درک شود، اگرچه گروه‌های تروریستی دیگر به ندرت به تروریستی بودن سازمان القاعده اعتراف کرده‌اند. آنچه برای هویت القاعده اهمیت دارد، موقعیت آن به‌منزله یک قربانی است. این گروه با داشتن این عقیده هویت خود را ایجاد و آن را از طریق احساس همدلی توجیه می‌کند. به عبارتی، با ارتباط اقدامات دشمن اصلی القاعده یعنی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل به همه مسلمانان؛ آنها اذعان کرده‌اند که پاسخ خشونت‌آمیزشان به خاطر همه مسلمانان و در یک حالت دفاعی بوده است. در نتیجه، القاعده به طور کامل هویت تروریستی خود را پذیرفته و از نظر استراتژیک از این هویت دفاعی و تروریستی در جهت توجیه

1. Authentic Self
2. Unauthentic Self

اقدامات خود استفاده می‌کند (Hartshorne, 2015: 40). اما در توضیح هویت مقاومتی و نقش گروه جهادی القاعده در این زمینه می‌توان گفت، هویت مقاومتی یک هویت دفاعی است و توسط جنبش‌ها و تحریکات بنیادگرایی مذهبی همچون گروه‌های راست مذهبی در امریکا و القاعده در جهان اسلام بهتر نمایش داده می‌شوند. این نوع از هویت عمدتاً با خشم و ترس برانگیخته می‌شود. چنانچه می‌توان گفت، از ژانویه ۲۰۱۱ نیز در جهان عرب، هویت مقاومت در برابر دیکتاتورهای منطقه افزایش یافت (Hendriks, 2012: 2-3).



شکل ۱: مسیر خودشناسی و مسیر مقاومت در جریان ساخت هویت

عرب افغان‌ها و ظهور القاعده

جهت روشن شدن مبحث هویتی از عرب افغان‌ها و تحول جریان بنیادگرایی دینی، ابتدا تعریف مختصری از عرب افغان‌ها و نقش آنها در شکل‌گیری القاعده لازم به ذکر می‌باشد. در سال ۱۹۷۹، اتحاد جماهیر شوروی برای کمک به یک رژیم کمونیستی تحت محاصره به افغانستان حمله کرد، اما حضور آن کشور (شوروی) به یک جنبش مقاومتی قوت بخشید. این جنبش به زودی توسط اسلام‌گرایان به دست گرفته شد، یعنی کسانی که با موفقیت دوباره این جنگ را به عنوان مبارزه‌ای برای یک جامعه اسلامی خالص و دور از فساد تجدید کردند. از سال ۱۹۸۴-

۱۹۸۹، هجومی تدریجی از خیل افراد داوطلب با الهام از شیخ عبدالله عزام -یکی از ماموران عضوگیری برای جهاد افغانستان- وجود داشت. (در نتیجه) جنگ در افغانستان در تاریخ معاصر به اولین حادثه ضمنی برای جذب هزاران نفر از جنگجویان مسلمان خارجی، زیر پرچم جهاد دفاعی تبدیل گردید (Duyvesteyn et al, 2015: 6). به طور کلی با اینکه چندین گروه شورشی علیه شوروی‌ها مبارزه کردند، آنها در مجموع خود را به عنوان مجاهدین ارجاع می‌دادند؛ چراکه برای آنها جنگ در جهت مقاومت، جهادی مقدس بود. همچنین به طور قابل توجهی، داوطلبان مسلمان از سراسر جهان در کنارشان در این جهاد خدمت کردند. در مجموع این عرب‌های افغان نقش مهمی در گسترش ایدئولوژی جهادی مدرن در سراسر جهان اسلام ایفا کردند (Martin, 2013: 148). اما برجسته‌ترین تشکیلات انقلابی پان‌اسلامی این دوره از سوی تبعه سعودی، اسامه بن لادن، بود که القاعده را پایه‌ریزی کرد. القاعده از انقلابیون و تروریست‌های بنیادگرای اسلامی در برخی از کشورها الهام گرفته بود و یک منبع قابل توجهی از منابع مالی و آموزشی برای هزاران نفر از نیروهای جهادی گردید. این شبکه، اساساً یک عامل شتاب دهنده غیردولتی برای رادیکالیسم مذهبی فراملی و خشونت‌آمیز گردید (Martin, 2013: 150).

الف - عرب افغان‌ها و هویت مقاومت: جهادگرایی

اگرچه ایجاد هویت‌هایی چون هویت مقاومت و جنبش‌های ضد جهانی شدن و به دنبال آن ایجاد جنبش‌های رادیکال و بنیادگرا در جهت حفظ ویژگی‌های محلی، منطقه‌ای و فرهنگی در صدد دوری از پیامدهای منفی جهانی شدن بر هویت‌های خود هستند؛ شاید بتوان گفت با وجود آن که جهانی شدن به گونه‌ای پایه آغازین مبارزات و تحریکات این جنبش‌ها بوده است، امروزه به منزله ابزاری برای گسترش فعالیت‌ها و عقاید آن‌ها مفید واقع شده است. اما ایدئولوژی اسلام رادیکال از یک شکاف، بین یک ادعای برآورده نشده از جهانی کردن ارزش‌های غربی و درجه‌ای از جهانی شدن ساختاری نشأت گرفته است. به این ترتیب، بین جهانی شدن ساختارها^۱ و جهانی کردن ارزش‌ها^۲ تمایز قائل می‌شویم. بر اساس این تمایز، استنباط می‌شود که جهانی شدن ساختارها با چندپارگی فرهنگی^۳ برابر است یا به موازات هم هستند. در ادامه؛ این چندپارگی و

1. Globalization of Structures
2. Universalization of Values
3. Cultural Fragmentation

از هم گسیختگی، هنجارها و ارزش‌های بین‌المللی را که مدعی اعتبار جهانی هستند، نادیده گرفته و به جای آن اسلامی سیاسی را که شریعت و نظم بدیل خود را به مثابه یک «نظام اسلامی»^۱ دارد، ترویج می‌دهد. در این میان، جهان با یک گروه اپوزیسیون جدید مواجه می‌شود؛ بازیگران غیردولتی که بر ضد ارزش‌های غربی مبارزه می‌کنند. به این ترتیب، مذهب یک سیستم فرهنگی تعبیه‌شده هم در سیاست‌ها و هم در عملیات نامنظم جنگی جدید از طریق بازیگران غیردولتی است (Tibi, 2008: 14-15). هرچند باید به این نکته توجه کرد که اسلام سیاسی در مرحله بلوغ و در سطح داخلی جهان اسلام و از منظر هویت‌سازی می‌تواند از هویت مقاومت عبور کرده و نوعی هویت برنامه‌دار به حساب آید که تفاوت اساسی آن با جنبش‌های بنیادگرای اسلامی می‌باشد. در واقع، «جهادگرایی»^۲ ایدئولوژی جنگی نامنظم توسط بازیگران غیردولتی جهت مبارزه با تمدن غربی است. این شکل از جنگ، یک تهدید برای امنیت بین‌المللی است. در این دوره از سیاسی‌شدن مذهب جهانی اسلام برای یک انقلاب جهادی در جهت بسیج پیروان اسلام درخواست می‌شود. جهادگرایان بر این باورند که همه مسلمانان با یکدیگر یک جامعه چندملیتی، یعنی امت اسلامی^۳ را تشکیل می‌دهند. چنانچه در ایدئولوژی القاعده نیز این بازسازی تصویر امت از طریق اسلام به منزله زمینه‌ای برای بسیج سیاسی به کار گرفته شده و این یک مسئله اساسی در ایدئولوژی جهادی اسلام است (Tibi, 2008: 21). برای پیوند ارتباط میان ظهور پدیده عرب افغان و تغییر ایدئولوژی جهادگرایی با توجه به شرایط موجود، به تبیین سه مرحله از تکامل هویت و رفتار جمعی از این جگنجویان خارجی پرداخته می‌شود.

با خروج شوروی از افغانستان، مجاهدین با تعهدی قوی‌تر به جهاد و چشم‌اندازی رادیکال‌تر در تجربیات خود افغانستان را ترک کردند. این پیروزی به عنوان نشانه‌ای که در نهایت بازگشت به شکوه گذشته مسلمانان را امید می‌داد، در نظر گرفته می‌شد. بدین ترتیب، شکست اتحاد جماهیر شوروی نه تنها منعکس‌کننده اعتقاد واقعی مجاهدین بود بلکه در جهت برخی از اهداف تاکتیکی آنها نیز مورد بهره‌برداری واقع شد. اول: این رویداد قدرت مجاهدین و در نتیجه اعتماد به نفس آنها را جهت پیروزی در مراحل بعدی جهاد تقویت کرد؛ دوم: این روند تصویری را در آنها ایجاد کرد مبنی بر آنکه تجربه مذکور، آنها را در استخدام اعضای جدید یاری خواهد کرد.

1. Nizam Islami
2. Jihadism
3. Islamic Umma

با پایان جهاد افغانستان، مجاهدین عرب در جهات مختلفی آمادگی یافتند. برخی به خانه‌های خود بازگشته و برخی دیگر با مردم محلی ازدواج کرده و تصمیم گرفتند در پاکستان یا افغانستان زندگی کنند. لیکن در میان آنها یک گروه بزرگ وجود داشت که هدف آنها استفاده از دانش و تجربیات جدید خود برای زنده نگاه داشتن شعله جهاد بود. در این فرایند، برخی از جهادگرایان بویژه کسانی که تجربه قبلی در مبارزه با دولت‌های عرب را داشتند، برای بازگرداندن جهاد به کشورهای خود تمایل یافتند. اما دیگران استدلال می‌کردند که مجاهدین باید به مکان‌های دیگری که در آنجا مسلمانان توسط غیرمسلمانان تحت ستم بودند سفر کنند. رویکرد دوم به نظر می‌رسد با ایده‌های عزام در رابطه با آینده جهاد مطابقت بیشتری دارد. این دو رویکرد-یکی با تمرکز بر تغییر در کشورهای عربی و دیگری تلاش برای گسترش جهاد- جنبش جهادی دهه ۱۹۹۰ را مشخص و تا پایان این دهه، شکست جهاد محلی، تعادل به سمت جهانی شدن را به یک سمت شیب‌دار کرده بود. متعاقباً بن‌لادن برای جلوگیری از اختلاف میان مجاهدین و حفظ اتحاد بین‌المللی که در طول جنگ ایجاد شده بود اقدام کرد. برای این منظور، وی در ماه آگوست ۱۹۸۸ با یک گروه بسیار کوچکی از مجاهدین، القاعده را تاسیس کرد. این سازمان جدید بر زیرساخت‌های مکتب خدمات متکی بود؛ اما جهت‌گیری ایدئولوژیک آن مطمئن نبوده و قابلیت‌های عملیاتی آن تقریباً وجود نداشت.

جهاد محلی: جهادهای محلی شایع‌ترین شکل از مخالفت‌های خشونت‌آمیز اسلامی پیش از جنگ در افغانستان بود. بدین گونه که با پایان جنگ، کشورهای عربی؛ تجدید حیات از خشونت خانگی اسلامی را مشاهده کردند، چنانچه مجاهدین متعصب‌تر و توانمند بازگشته از افغانستان، در جهت تضعیف رژیم‌های محلی اقدام کردند. چراکه عرب‌ها خود را رادیکالترین عناصر اسلام‌گرا برای رژیم‌های عرب یافته بودند. آنها به سفت و سخت‌ترین ایدئولوژی پایبند بوده و جهت استفاده از زور و خشونت بدون تردید به منظور پیشبرد اهداف خود تمایل داشتند. بیشترین تاثیر از این مجاهدین بازگشته؛ در کشورهای مصر و الجزایر بود. در الجزایر این وضعیت شروع به گرم شدن کرد؛ زمانی که یک جنبش نسبتاً معتدل اسلامی به نام جبهه نجات اسلامی^۱ در دور اول انتخابات عمومی به گونه‌ای موفقیت‌آمیز ظهور کرد که این

1. The Islamic Salvation Front (FIS)

روند منجر به آن شد که ارتش، دور دوم انتخابات را لغو و قدرت را در ژانویه ۱۹۹۲ به دست گیرد. بدین ترتیب، عرب افغان‌ها- اغلب اعضای گروه مسلح اسلامی الجزایر^۱- به این وضعیت با یک مبارزه‌ای وحشیانه پاسخ دادند. به زودی پس از آن، کشور به سمت یک جنگ داخلی مرگبار سرازیر گردید که در آن هر دو طرف، اما به طور عمدۀ طرف رادیکال، خشونت بی‌سابقه‌ای را به کار برد که منجر به مرگ نزدیک به ۱۰۰/۰۰۰ نفر در دهه ۱۹۹۰ گردید. همچنین در مصر نیز عرب افغان‌های بازگشته به خانه مجدداً جنبش رادیکال اسلامی را در آن کشور تقویت کرده و ستون فقرات اپوزیسیون خشونت‌آمیز اسلامی گشتند. تلاش‌های ناکام آنها برای ترور حسنی مبارک در طی بازدید از آدیس آبابا در سال ۱۹۹۵ و قتل عام حدود شصت گردشگر در اقصی در سال ۱۹۹۷، حمایت عمومی این جنبش‌های رادیکال را ارزشمند و رژیم را برای متوقف ساختن آنها وادار ساخت. بدین ترتیب، کسانی که جهت ادامه مبارزه خشونت‌آمیز قصد داشتند، مجبور شدند کشور را ترک کنند تا مجدداً گرد هم جمع شوند اما رژیم مصر همچنان به دنبال آنها، حتی در خارج از مصر بود. فشارهای رژیم و مشکلات مالی مداوم باعث شد که یک اردوگاه خشونت‌آمیز جدید در داخل مصر، غیرقابل اجتناب باشد. در این شرایط، الظواهری برای تغییر استراتژی و پیوستن به نیروها با بن لادن و در نتیجه تغییر جهت به سمت اردوگاه جهانی تصمیم گرفت.

جهاد در حاشیه جهان اسلام: جهاد علیه حاکمان غیرمسلمان کمتر از مبارزه علیه رژیم‌های عربی بحث برانگیز بود. چراکه مبارزه با نام اسلام در این عرصه‌ها، مسائل پیچیده مذهبی از حقوق یک حاکم مسلمان و وظایف و شرایطی که به راه‌انداختن جهاد علیه آن حاکم را توجیه می‌سازد، در بر نمی‌گیرد. با این حال، زمانی که غیرمسلمانی مسلمانان را سرکوب و کافرانی سرزمینی مسلمان را اشغال می‌کنند، چنین ملاحظاتی وجود ندارد. بدین ترتیب این آگاهی به هویت و ماهیت خود از جنبش جهادی جهانی که از جنگ افغانستان برخاست، متضمن این نوع دوم از جهاد بود. علاوه بر این، شرکت در چنین مبارزاتی، مهارت‌های عملیاتی مجاهدین را بهبود و دغدغه‌های مذهبی آنها را افزایش و بنابراین جنبش جهادی را تقویت می‌کرد. در نتیجه، بحث بر سر این نبود که آیا مسلمانان باید در این مبارزات بکنند، بلکه بحث

1. The Armed Islamic Group of Algeria (GIA)

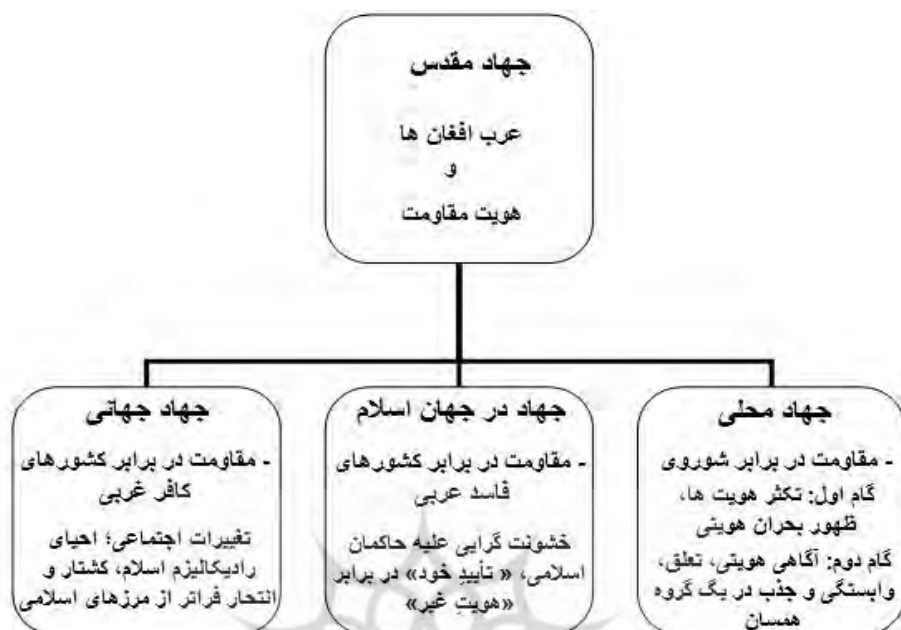
این بود که آنها باید اولویت را حاصل کنند. لیکن ضعف اصلی در این تغییر جهت، آن بود که هیچ یک از این عرصه‌ها از جهاد در جهت تبدیل به یک نقطه کانونی برای بسیج تعداد زیادی از مسلمانان موفق نگردید. در نتیجه گرچه مسلمانان از این هدف حمایت می‌کردند، این حمایت به عمل نپیوست. در کل اگرچه این نوع جهاد بی‌معنی نبوده و در کنار دیگر مسیرها از جهاد ادامه یافت، اما نمی‌توانست ایدئولوژی اصلی و پیشرو برای جنبش جهادی باشد. بدین ترتیب با توجه به تغییر در اهمیت اهداف، نوع دیگری از جهاد نیز مطرح گردید.

جهاد جهانی: غلبه بر «دشمن دور»: زمانی که جهاد علیه حاکمان غیرمسلمان در جلب حمایت شکست خورده و جنگجویان محلی موفق به سرنگونی رژیم‌های سکولار عرب نشدند، یک راهبرد جایگزین از جهاد جهانی، شروع به ریشه دواندن نمود. می‌توان گفت؛ جهاد جهانی ترکیبی از دستور کاری جهانی وابسته به مبارزات محلی بود و همچنین یک نقطه کانونی جدیدی را ارائه می‌داد که در آن جنبش‌های مختلف جهادی در نهایت همگام خواهند شد. در این روند، شناسایی ایالات متحده به عنوان یک هدف نیز در پرتو مبارزات قدرت مداوم در اردوگاه جهادی مفید بود.

با توجه به سه دوره از جهاد، تغییر گرایش‌ها در هویت و رفتار جمعی در میان مجاهدین عرب افغان، جهاد در فرایند جهانی شدن و به دنبال آن پایه‌های افراط‌گرایی اسلامی را شکل داد. در این روند، جنگ در افغانستان نقطه عطفی در کاربرد مدرن از جهاد تاکنون می‌باشد. همچنین علاوه بر مبانی بنیادی از هویت مقاومت، عوامل سیاسی، امنیتی، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، شخصی و ادراکی نیز موثر بوده‌اند (Mendelsohn, 2009: 37-62). بدین صورت می‌توان گفت؛ در نتیجه تغییر موضع مجاهدین عرب افغان و گروه القاعده با توجه به شرایط موجود در هر مرحله از جهاد‌گرایی، هم قابل تطابق با آن روند مقاومتی است که به باور کاستلز مخالف در برابر قواعد و شرایط حاکم را نشان می‌دهد و هم به نوعی همان تغییر وضعیتی است که کاستلز در رابطه با دستور کار در درون شبکه‌ها و تغییر دادن شرایط، مطرح نموده است؛ چنانچه این تغییر به جنبش‌های اجتماعی و علی‌الخصوص در این مبحث به عرب افغان‌ها جهت دستیابی به اهداف خود و تغییر جریان قدرت به نفع خود یاری می‌رساند. از آنجا که هویت یک ساخت است، برخی تنش‌های ذاتی را دربر می‌گیرد که در آنچه کاستلز «تکثر هویت‌ها» می‌نامد، ریشه

دارد که این تکثر از هویت‌ها، در درون فرد، سبب‌ساز ایجادِ مغایرت‌هایی گردیده و همچنین به عنوان یک بحران هویت شناخته می‌شود (Mansoor, 2012: 15). با توجه به گفته کاستلز که «هویت منبعی از معنا و تجربه برای مردم است»، اگر در رابطه با معانی مختلف هویت کاوش شود، به نظر می‌رسد که هویت، خواه مرتبط با اهداف و خواه مرتبط با مردم، از احساس تعلق و وابستگی با یک گروه و یا مجموعه به دلیل وجود برخی مخارج مشترک، توسعه می‌یابد. در عین حال، هویت همچنین بر مفهوم متفاوت بودن از یک موجودیت دیگر است که به مواقعی از شناختی مشتاقانه و شدید^۱ منجر می‌گردد. بنابراین، هویت به گونه‌ای مستحکم در هر دو زیربنای ذهنی (درونی) و جمعی از موجودیت یک فرد باقی می‌ماند. این ارتباطی است بر مبنای ارتباط میان «من و دیگری»، «ما» و «دیگران» و خود را از طریق اقدام و عمل بر بافت اجتماعی^۲ (حیطه اجتماع)، آشکار می‌سازد (Mansoor, 2012: 14). اما از دیگر سو، از آنجایی که هویت ناشی از درونی شدن نهادهای اجتماعی مسلط و در واقع «ساخته شده» است، هر تغییری در این نهادهای اجتماعی به اصلاح مفهوم خود در پیش‌زمینه، چنین تغییرات عمده‌ای نیاز دارد. سقوط برج‌های دوقلو در واقع یکی از این تغییرات بود. بدین ترتیب، زمانی که تعیین اجتماعی و ساختارهای فرهنگی تحت تغییرات قرار می‌گیرند، مفاهیم هویت نیز هم در سطح جمعی و هم در سطح فردی یک دگردیسی شدیدی را تجربه می‌کنند. ۱۱ سپتامبر نیز یکی از چنین تغییراتی بود که نه تنها نظم دیرینه موجود را بی‌ثبات ساخت، بلکه باعث ایجاد ناامنی و پیچیدگی (نارضایتی و گمراهی در هویت) در زندگی افراد گردید (Mansoor, 2012: 16). در ادامه این جریان از تغییرات، مفهومی از جایگزینی، آگاهی هویتی و هویت مقاومت بویژه در میان افرادی به حاشیه رانده شده و ناراضی از وضع موجود شکوفا می‌گردد. چنانچه این نوع از بحران هویت، به ایجاد یک شکل خاصی از هویت بخصوص در میان مهاجرین، جامعه مهاجر/بی‌جا شده پاکستان در ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر منجر گردیده است. این نوع هویت، به عنوان «هویت مقاومت» کاستلز شناخته شده است (Mansoor, 2012: 18).

1. Intense Recognition
2. Social Canvas



شکل ۲: تحول هویتی عرب افغان‌ها با تاکید بر هویت مقاومت کاستلز

ب- فاکتورهای هویتی عرب افغان‌ها طی دهه‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰

در ادامه جهت تطابق مباحث مطرح شده با روند تغییر هویت عرب افغان‌ها، در جدول زیر به ۸ نقطه عطف تاریخی و ذکر ۳ فاکتور هویتی در ۱- اهداف، ۲- هنجارهای مشترک و ۳- هم ارزی و تفاوت آنها اشاره‌ای مختصر می‌شود:

دوره	فاکتور هویتی در هدف	فاکتور هویتی در هنجار مشترک	هم ارزی‌ها و تفاوت‌ها
۱۹۷۹-۱۹۸۳، دوره حضور	بیرون راندن نیروهای شوروی از خاک افغانستان	تلاش برای کمک به مجاهدین افغان	دشمن مشترک عامل هم ارزی و اهتمام به جهاد به عنوان عامل تفاوت
۱۹۸۴-۱۹۸۷، دوران تعامل، شناخت و شناسایی	حرکت از بیرون راندن متجاوز به رسیدن به جامعه اسلامی مورد نظر	جهاد در برابر کافران	شکل گیری گروه سعودی-مصری عرب محور و جدایی از عزام و افغان‌ها
۱۹۸۸-۱۹۸۹، دوره شکل گیری القاعده	سردرگمی در تعیین هدف بین اسامه و عزام	افزایش خشونت به گروه‌های غیرنظامی	تلاش در جهت یکدست ساختن القاعده و مرزبندی با حکومت‌ها و جریاناتی نظیر حماس و حزب الله

قرار گرفتن در جبهه القاعده به عنوان نماد کمک به مسلمانان در برابر حکومت‌ها و غرب	ضربه زدن به غرب در جهت ممانعت از ضربه زدن به مسلمانان	ضربه زدن به غرب و منافع آمریکا در هر سطحی در سراسر جهان برای جلوگیری از ضربه به مسلمانان	۱۹۹۵-۱۹۹۰ دوره توسعه فکری و جغرافیایی
اسلام در برابر کفر و هم پیمانی با القاعده به عنوان یک نماد	خشونت و ترور	اخراج غربی‌ها از منطقه	۱۹۹۶-۱۹۹۷، شروع تقابل رسمی با غرب
آمریکا در برابر جهان اسلام/پیوند گروه‌های ملی و بین‌المللی اسلام‌گرا	توجیه و مجاز بودن حمله به غیرنظامیان	ضربه زدن به منافع آمریکا در سراسر جهان برای مجبور ساختن به خروج از منطقه و ورود مفهوم انتقام	۱۹۹۸-۲۰۰۰، تئوریزه کردن تقابل و تلاش برای جذب حداکثری
تبدیل از سازمان به ایدئولوژی به عنوان مبنای بازنمایی/تاکید بر آزادسازی اماکن مقدس به عنوان یک نشانه	ضربه زدن به غیرنظامیان و تغییر مدل خشونت‌ها و حرکت به سمت رعب	ضربه زدن به منافع ایالات متحده و بیرون راندن غربی‌ها از طریق ایجاد رعب	۲۰۰۱-۲۰۰۲، تلاش برای بازیابی
تلاش برای جذب تمام گروه‌های هم راستا/خطاب قرار دادن مسلمانان عرب	کشتار و انتحار	ضربه زدن به دشمن در خاک خود و تلاش برای اخراج غربی‌ها از طریق ایجاد رعب	۲۰۰۳-۲۰۱۰، تبدیل به یک جریان سیال عملیاتی ایدئولوژیک

در ادامه می‌توان گفت با ظهور بحران هویت، اجتماعی به نام عرب افغان‌ها که در مراحل اولیه، هویتی تدافعی را در برابر شرایط حاکم (جهاد در برابر شوروی) و مقاومتی جدید را به عنوان منابع هویت پدیدار کردند (حذف حذف کنندگان به دست حذف شدگان) و کارکردشان ایجاد انسجام و تأمین پناهگاه و حمایت در برابر دنیای خصمانه بیرونی بوده است، در گام‌های بعدی با اتخاذ هویت تهاجمی و با استفاده از هرگونه مواد و مصالح فرهنگی قابل دسترسی، هویت جدیدی می‌سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف ساخته و به این ترتیب در پی تغییر شکل کل ساخت اجتماعی هستند. چنانچه این گذار هویتی و تغییر مواضع،

هنجارها و اهداف در اجتماع عرب افغان‌ها را می‌توان در رویکردها، بیانیه‌ها و اقدامات آنها در قالب گروه القاعده طی سه دهه مورد نظر (۱۹۹۰-۲۰۱۰) مشاهده کرد:

* دوره اول از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰: شاهد اقدامات و تحولاتی همچون تاسیس پایگاه آموزش نظامی المساده توسط بن لادن در سال ۱۹۸۶، کمک‌های غرب به مجاهدین عرب حاضر در افغانستان و پاکستان، تاسیس مکتب خدمت توسط عبدالله عزام در ۱۹۸۴ چنانکه وی در آغاز جهاد در افغانستان، دفتر «مکتب خدمت» را با هدف آموزش، پشتیبانی و تجهیز مجاهدین عرب برای جنگ با شوروی تشکیل داد، همچنین فراخوان نیروهای الجماعه الاسلامیه مصر از پیشاور به مصر در ۱۹۸۹ و در نهایت تاسیس القاعده توسط اسامه بن لادن در ۱۹۸۸ هستیم. بدین معنا، پی‌ریزی کنش‌های دفاعی و مخالفت با وضع موجود جهت مقابله با نیروهای شوروی در این دوره قابل مشاهده است.

* دوره دوم از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۱: باورها و اقدامات عرب افغان‌ها و جهی خشونت‌گرایانه به خود می‌گیرد، اقداماتی همچون بمب‌گذاری در ۲۹ دسامبر ۱۹۹۲ در عدن یمن، بمب‌گذاری در ۲۶ فوریه ۱۹۹۳ در مرکز تجارت جهانی، سرنگونی هلی‌کوپتر آمریکا در مودگادیشو در ۳-۴ اکتبر ۱۹۹۳، بمب‌گذاری برج‌های خُبر، ظهران، عربستان سعودی در ۲۵ ژوئن ۱۹۹۶، بمباران سفارت‌خانه‌های آمریکا در نایروبی، کنیا و دارالاسلام، تانزانیا در ۷ اوت ۱۹۹۸، حمله به ناو یواس اس کول در ۱۲ اکتبر ۲۰۰۰ و مهمترین آنها حمله به برج‌های مرکز تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱.

* در نهایت دوره سوم از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ که شامل تکامل و تحولی در ساختار القاعده در سراسر جهان بود. می‌توان گفت، پویایی القاعده پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تغییر کرد، زمانی که سلول‌ها/یا گروه‌های کوچک به انجام عملیاتی برای دفاع اسلام از ظلم و استبداد ایالات متحده و هدف قرار دادن غیر نظامیان اقدام کردند. این تحول در اقداماتی تروریستی همچون بمب‌گذاری‌های مادرید در ۱۱ مارس ۲۰۰۴، بمب‌گذاری‌های لندن در ۷ ژوئیه ۲۰۰۵ و تلاش برای بمب‌گذاری روز کریسمس در ۲۵ دسامبر ۲۰۰۹ قابل مشاهده است.

بحران هویتی در جهان عرب و ظهور افراط‌گرایی

به طور کلی می‌توان گفت فرآیند جهانی‌شدن با تهدید و تخریب مبانی هویت‌های ملی،

هویت‌سازی را بسیار دشوار و حتی ناممکن می‌کند. بنابراین، نوعی بحران هویت و معنا پدید می‌آید و بازسازی هویت، گریزناپذیر می‌شود. در این شرایط بحرانی، برخی افراد و گروه‌ها نظیر بنیادگرایان می‌کوشند با توسل به منابع و شرایط نسبی هویت‌ساز، خویشتن را بازسازی کنند و افراد دچار بحران هویت و معنا را برای مقاومت در برابر جهانی‌سازی و همگونگی الگویی منظم به آن، جذب و بسیج کنند. پدیده بنیادگرایی دینی به‌منزله مهم‌ترین جریان انعکاسی در تقابل و تعامل با مدرنیته و جهانی‌شدن در دنیای معاصر، پیش روی ماست (جوان‌شهرکی، ۱۳۸۷: ۲۶۱). القاعده نقطه پیوند اسلام رادیکال، تروریسم و جهانی‌شدن است. جهانی‌شدن و فشارهای همگون‌سازی ناشی از آن، موجب بروز مقاومت و واکنش‌های خاص گرایانه نظیر رادیکالیسم اسلامی و خشونت‌گرایی می‌شود. از سوی دیگر، همین جریان همگون‌سازی با امکان‌پذیر کردن دسترسی به فناوری‌های نوین اطلاعات و ارتباطات، این جنبش تروریستی را بیش از پیش تقویت و به عبارت بهتر آن را جهانی می‌کند (جوان‌شهرکی، ۱۳۸۷: ۲۶۹). اما در رابطه با روند تحول هویتی میان عرب افغان‌ها به طور خاص و جنگجویان (خارجی) در جهان اسلامی به طور عام، در یک جمع‌بندی کلی می‌توان به عللی از بحران و بی‌ثباتی هویتی در جهان عرب اشاره کرد. «آسیب‌پذیری‌های داخلی» و «تهدیدات و فشار خارجی» دو عامل کلی در بی‌ثباتی هویتی در جهان عرب هستند که می‌توان آنها را به صورت جزئی در موارد زیر بررسی نمود:

الف- بی‌ثباتی در دین و مذهب

مشاهدات روزافزون تحقیقات از دهه ۱۹۹۰ به نقش برجسته دین و مذهب به‌مثابه یک شاخص هویتی در میان مسلمانان اشاره داشته‌اند. کاهش ارزش همگانی و تحقیر اسلام و مسلمانان در میان عوامل خارجی، به افزایش همبستگی و شناسایی درون‌گروهی بر پایه مذهب منجر شده است. هویت اسلامی همچنین می‌تواند در تعریف حس مردانگی^۱ در میان مردان جوان مسلمان اهمیت داشته باشد؛ افرادی که یک هویت مسلمان قوی را به‌عنوان راهی برای مقاومت در برابر تصورات قالبی از «ضعف و انفعال»^۲ ایجاد می‌کنند. همچنین گفتمان‌های مذهب و هویت، جهت توانمندسازی داخلی استفاده می‌شوند. به این ترتیب، سیاست‌های هویتی مسلمانان می‌تواند یکپارچه‌سازی و ادغام را تشویق و حمایت کند. جست‌وجو برای هویت نقطه‌ای می‌باشد که در

1. Masculinity
2. Weakness and Passivity

آن ممکن است افراد در معرض «افراط‌گرایی» قرار گیرند. تحلیل انجام‌شده از سوی دولت هلند در این زمینه نشان می‌دهد، سه جنبه مهم در فرآیند افراط‌گرایی نقش ایفا می‌کنند: ۱- روند فردی؛ ۲- پویایی بین فردی و ۳- تأثیر شرایط. افراط‌گرایی در روند فردی، به منزله یکی از نتایج احتمالی جست‌وجو برای هویت در نظر گرفته می‌شود. برای افراد بویژه جوانان، جست‌وجوی هویت، بخشی از فرآیند تعریف رابطه خود با جهان است که معمولاً بدون آنکه به افراط‌گرایی منجر شود، صورت می‌گیرد. به این ترتیب، افراط‌گرایی به یک تعامل بین فردی با دیگر بازیگرانی که فرآیند افراط‌گرایی را تحریک کنند، نیازمند است (Choudhury, 2007: 5).

ب- جهانی شدن

جهانی شدن که بر مبنای عبور انسان از زمان و مکان یا تاریخ و جغرافیا شکل گرفته و همچنان به پیش می‌رود، در حقیقت، با متزلزل کردن این دو عامل و بستر فرهنگ و هویت، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را با تنگناها و بحران‌های عمیقی روبه‌رو کرده است. هرچه جهانی شدن به سمت جهانی‌سازی پیش رود و صبغه تهاجمی به خود بگیرد، بحران‌های بزرگ فرهنگی نیز بیشتر بروز می‌کند و اجزای سنتی فرهنگ را به مقاومت و حتی مخاصمه وامی‌دارد. یکی از شیوه‌هایی که در آن افراد به سردرگمی هویتی پاسخ می‌دهند، دنبال کردن گروهی است که ایدئولوژی‌هایی از مسیر و دستورالعمل‌هایی سخت‌گیرانه جهت نحوه تفکر و رفتار ارائه می‌دهند. ایدئولوژی‌های تندرو و افراطی بویژه در این رابطه مؤثر هستند، چراکه بر پایه نوع دقیقی از دستورالعمل‌های سخت‌گیرانه مبتنی‌اند که جهت پر کردن چنین خلاء‌های هویتی مفید هستند. به این ترتیب، چنین ایدئولوژی‌هایی قالب مناسب و راحتی ارائه می‌دهند که افراد درگیر در بحران هویتی می‌توانند با آن هماهنگ شوند. در نتیجه، افراد از بار مسئولیت انتخاب و از عدم قطعیتی که از نیاز به تصمیم‌گیری میان ادعاهای هویتی متضاد ناشی است، رهایی می‌یابند. به عبارتی زمانی که بافت اجتماعی موجود، نقاط مرجع معنادار را جهت تبیین و تثبیت هویت افراد ارائه نمی‌دهند، ایشان شروع به جست‌وجو در پی مراجع دیگر هویت‌ساز خواهند کرد. علاوه بر این، روح جمع‌گرایانه بسیاری از ایدئولوژی‌های افراطی احساس تعلقی را که به طور فزاینده در عصر جهانی شدن وجود ندارد به خود فرامی‌خوانند (Raffie, 2015: 4).

پ- تنوع هویت‌های فرقه‌ای و قومی و «برخورد تمدن‌ها»

هویت‌های فرقه‌ای و قومی شاخص‌های عمده نابرابری در منطقه هستند. گروه‌های اقلیت در کشورهای در سراسر منطقه - مانند آمازیق یا بربرها^۱ در شمال افریقا، دینکا^۲ در سودان، اعراب در اسرائیل و سرزمین‌های فلسطینی، کردها در عراق، صدام حسین و سوریه امروز، شیعیان در عربستان سعودی و حوثی‌ها در یمن - در یک حس محرومیت و به‌حاشیه‌رانده شدن مشترک هستند. بخشی از این مسائل به سیاست‌های واقعی از عربی‌شدن یا در برخی موارد، تحمیل هنجارهای مذهبی یا امتیازات فرقه‌ای و بخش دیگر به نارضایتی‌های مشترکی که به اصطلاحات قومی یا فرقه‌ای تفسیر می‌شود، مرتبط هستند. به‌رغم یک موج قوی از ملی‌گرایی و میهن‌پرستی دولتی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، هویت دولت - ملت هویت‌های قومی، مذهبی و فرقه‌ای را ریشه کن نکرده است. به این ترتیب، قرارداد سیاسی و اجتماعی پیشنهادشده از سوی دولت‌های عربی یک‌طرفه بوده و از حرکت بازایستاده است. در نتیجه، این شکست از خودشناسایی افراد در درجه اول به‌عنوان شهروندان یک دولت به جای اعضای یک گروه قومی یا مذهبی ممانعت کرد. کشورهای مختلف با تفاوت‌های اجتماعی متنوعی برخورد داشته‌اند. در برخی کشورها تنوع قبیله‌ای، وحدت دولت را تهدید می‌کرد: لبنان و عراق چنین نمونه‌هایی هستند، مانند یمن و سودان. بنابراین، با توجه به ضعف هویت ملی و شهروندی، هویت‌های گروه‌های فرو ملی^۳، چالشی جدی برای کشورهای عربی باقی ماند (Salem, 2010: 14-15).

به طور کلی یک چارچوب مفید برای درک ایدئولوژی و استراتژی سیاسی گروه‌های تروریستی اسلام‌گرای افراطی همچون گروه‌هایی که به القاعده وابسته هستند، از طریق استفاده از نظریه هویت اجتماعی است. اسلام‌گرایان تندرو در حال تلاش برای تغییر هویت اجتماعی سراسر عالم اسلام (امت) در جهت وحدت تمدنی به‌منظور مبارزه در برابر دیگر گروه‌های تمدنی هستند. نظریه «برخورد تمدن‌ها» از ساموئل هانتینگتون، ممکن است یک کاربرد جهانی داشته یا نداشته باشد، لیکن این نظریه به مطالعه استراتژی‌های بزرگ سیاسی از برخی گروه‌های افراطی اسلام‌گرا مرتبط است. رهبران گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال، همچون اسامه بن لادن و ابوبکر بشیر، یکی از رهبران گروه‌های افراطی اندونزی، آشکارا از چنین منازعاتی از نظر هویت

1. Amazigh
2. Dinka
3. Sub-national

اجتماعی تمدنی حمایت می‌کنند. در حالت ایده‌آل، این استراتژی در پیروی از دو مرحله بود:

۱- مرحله اول، سرنگونی دولت‌های مسلمان میانه‌رو یا سکولار به‌عنوان «دشمن نزدیک» برای متحد کردن امت تحت قانون سخت‌گیرانه شریعت و رهبری سیاسی اسلام‌گرای توتالیتر. ۲- مرحله دوم، یک امت واحد در مقابله با بقیه جهان به‌عنوان «دشمن دور» با پیروزی نهایی اسلام افراطی در مقیاس جهانی. لیکن زمانی که اتحاد سابق جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۷۹ به افغانستان حمله کرد، این جدول زمانی واژگون شد و استراتژی بزرگ سیاسی تغییر کرد. این امر به حملات علیه اتحاد جماهیر شوروی، «دشمن دور»، رادیکالیزم و تجربه اتحاد در شکست شوروی در آن کشور منجر شد. مسلمانان از سراسر امت در جهاد افغانستان شرکت کردند. برخی سربازان قدیمی بازگشته از جنگ ضد شوروی اغلب جنبش‌های اسلام‌گرای افراطی را به محض بازگشت به کشور خود ایجاد کردند؛ برای مثال ابو سیاف در فیلیپین. لیکن با حمله به عراق در سال ۱۹۹۱ و استقرار نیروهای متحد در عربستان سعودی و نیز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده در صدر لیست دشمنان دور قرار گرفت. به این ترتیب، این استراتژی بزرگ اسلام‌گرایی رادیکال، مبتنی بر تمایل آن‌ها جهت تغییر شکل هویت‌ها از سراسر جهان اسلام است (Macdonald, 2007 : 27).



شکل ۳: فرم ایده‌آل از استراتژی بزرگ سیاسی اسلام‌گرایی (Macdonald, 2007 : 24)

نتیجه‌گیری

در پایان می‌توان گفت تمام عوامل یادشده طی سه دهه مطرح در این پژوهش (۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰) در شکل‌گیری هویت جمعی تحت عنوان عرب افغان‌ها تاثیر داشته است. جهانی شدن و برداشتی که از آن در هر سه زیرمنطقه جهان عرب (شمال افریقا، شبه جزیره عربستان و شامات) وجود داشته است، حضور و ظهور فرهنگی غرب را به عنوان یک عامل خارجی قلمداد کرده که در صدد ضربه زدن به بنیان‌های هویتی مسلمانان می‌باشد. برتری و تسلط سیاسی و اقتصادی غرب بر جهان اسلام طی قرون گذشته به توسعه و تثبیت این دیدگاه کمک شایانی کرده است. این امر در سایه دیدگاه سلفی درباره نوسازی به شکل‌گیری جریان هویتی مقاومت در برابر جریان جهانی توسعه فرهنگ غربی در جهان اسلام منجر شده است. علاوه بر این عامل به عنوان عامل محوری ضعف حاکمان جهان عرب در پاسخگویی به نیازهای اقتصادی، سیاسی و هویتی؛ جامعه جوان مرتبط با جریانات جهانی، بی‌ثباتی هویتی جوامع در سراسر جهان عرب، دسته‌بندی‌های اجتماعی مبتنی بر معیارهای اقتصادی و بیگانه با معیارهای اسلامی ترویج شده در این جوامع و ملاحظه ظلم جهانی به اعراب بویژه در جریان مواجهه با رژیم صهیونیستی در شکل‌گیری هویتی عرب افغان‌ها نقش و تاثیر جدی داشته‌اند. این فعالان، برای افزایش آگاهی درباره مسائل جهانی یک مسلمان، یک گفتمان هویت پان‌اسلامی را با تاکید بر وحدت ملت مسلمان و برجسته کردن تهدیدات خارجی مدنظر داشته‌اند. این گفتمان مانند بسیاری از گفتمان‌های هویت دیگر؛ به نوعی جنجال‌آفرین، خود قربانی کننده، حاکی از توطئه و توطئه‌سازی و مبتنی بر بیگانه‌هراسی بوده است. (به طور کلی گفتمان را می‌توان نظام معنایی متشکل از مجموعه‌ای از دال‌ها دانست که گفتمان‌های دیگر از آن غافل بوده‌اند؛ مجموعه‌ای شامل یک دال مرکزی و دال‌های شناور حول این دال. در این منظومه‌های معنایی نشانه‌ها با توجه به تمایزشان هویت می‌یابند. همچنین هویت هر گفتمان یک هویت ارتباطی پویا و فعال است. از منظر لاکلاو و موف؛ شکل‌گیری یک گفتمان، حاصل دو فرآیند زنجیره هم‌ارزی و تفاوت است. زنجیره هم‌ارزی از طریق برجسته‌سازی به پوشانده شدن تفاوت‌ها و رسیدن به یک دال مرکزی کمک می‌کند. اما در مورد فرآیند تفاوت مفاهیمی همچون ضدیت، حاشیه‌رانی، دگرسازی و تقابل مطرح می‌شود؛ مفاهیمی که به‌عنوان ضرورت وجود یک گفتمان منظور

می‌شوند و از یک سو مانع تثبیت یک هویت می‌شوند و از سوی دیگر، نقش اساسی در شکل‌گیری آن دارند). بدین ترتیب شاید بتوان گفت وجود یک جنبش هویتی پان‌اسلامی که در دهه ۱۹۷۰ در قالب و فرمی میانه‌رو ظهور کرد، به واسطه سرخوردگی ناشی از عدم موفقیت جریان پیشین و هجوم رسمی و آشکار مظهر خداستیزی در جهان به یک کشور اسلامی در دهه ۱۹۸۰ شاخه و انشعابی خشونت‌گرا را ایجاد کرد. بنابراین در حالی که دال مرکزی دوره اول تحول هویتی (۱۹۷۹-۱۹۸۳) برای عرب افغان‌ها، «جهاد به عنوان اولین فرض پس از ایمان» بود، به مرور و در واکنش به تجربیات میدانی شاهد تغییر گفتمان اولیه به نسبت معتدل و سوق یافتن به سمت گفتمان‌های خشونت‌گرایانه می‌باشیم. چنانچه در دوره چهارم تحول هویت عرب افغان‌ها (۱۹۹۰-۱۹۹۵)، شاهد مطرح شدن دال مرکزی «لزوم جهاد مسلحانه برای بازسازی امت اسلامی و ظهور در نقش منجی» بوده‌ایم. همچنین از دیگر سو دوره پنجم (۱۹۹۶-۱۹۹۷)، با دال مرکزی «توجیه جهاد دفاعی»، آغازی برای تقابل رسمی با غرب می‌باشد. در ادامه در دوره هفتم (۲۰۰۱-۲۰۰۲) با رشد جهادگرایی و تلاش برای جذب حداکثری و تنویریه کردن تقابل، تمرکز دال مرکزی بر «جهاد با دشمن دور/هر غیرمسلمان یک دشمن» می‌باشد. در نهایت در دوره هشتم (۲۰۰۳-۲۰۱۰) نیز با تاکید بر «پنج شرط ایجاد دولت اسلامی: گروه، شنوایی، اطاعت، هجرت و جهاد» در دال مرکزی، شاهد تغییر هنجار و رویکردها بر حسب شرایط موجود و گذار از جهادی میانه‌رو به سمت خشونت، بنیادگرایی و حتی اقدامات تروریستی در خاک دشمن می‌باشیم. در پایان می‌توان گفت دال مرکزی این گفتمان هویتی در مراحل نخستین شکل‌گیری، متاثر یا دست‌کم هم‌راستا با گفتمان استکبارستیزی انقلاب اسلامی می‌باشد اما به مرور با ناامیدی از همراهی حکومت‌های اسلامی با این جریان شاهد اختلاف و حتی تضاد گفتمانی و هویتی معناداری بین این جریان سنی و جریان شیعی انقلاب اسلامی هستیم که به طور خاص به رویکردهای اجتهاد و حل مساله بین شیعه و اهل سنت باز می‌گردد که خود نیاز به مجالی دیگر برای بحث و بررسی دارد.

منابع

الف- فارسی

- بیات، عبدالرسول، (۱۳۸۶)، *فرهنگ واژه‌ها*، قم: اندیشه و فرهنگ اسلام.
- جوان‌شهرکی، مریم، (۱۳۸۷)، *مطالعه موردی القاعده: نقش جهانی‌شدن در گسترش بنیادگرایی دینی*، فصلنامه راهبرد، شماره ۴۷، ص ۲۴۹-۲۷۴.
- نش، کیت، (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.

ب- انگلیسی

- Bunt, H. Van de, (2012), *Purification and Resistance Global Meanings of Islamic Fundamentalism in the Netherlands*, Rotterdam: Erasmus University.
- Brandt Christian & Hertel, Fabian, (2015), "German Ultras as Political Players? An Analysis of the Protest against the 'Secure Stadium Experience'", *Miscellanea Anthropologica et Sociologica*, Vol. 16, No. 4.
- Castells, Manuel, (2010), *Globalization and Identity, Quaderns de la Mediterrania*, Vol. 14.
- Choudhury, Tufyal, (2007), *The Role of Muslim Identity Politics in Radicalisation*, London: University of Durham.
- Duyvesteyn, Isabelle & Peeters, Bram, (2015), *Fickle Foreign Fighters? A Cross-case Analysis of Seven Muslim Foreign Fighter Mobilisations (1980-2015)*, Research Paper, The International Centre for Counter-Terrorism – The Hague (ICCT).
- Hartshorne, Eric, (2015), *Al Qaeda, the Islamic State and the Terrorist Identity*, A Qualitative Comparative Case-study on the Strategic Self Presented Identities of the Global Jihadist Groups, Thesis (Bachelor of Social Science). Linnaeus University, Sweden.
- Hayes, Bryan, (2012), *Resistance and Community*, A project Presented to: The Department of Planning, Public Policy & Management, Low-Power FM Radio (LPMF), School of Architecture and Allied Arts // University of Oregon.
- Hendriks, H. Jurgens, (2012), "Contextualising Theological Education in Africa by Doing Theology in a Missional Hermeneutic", *Koers*, Vol. 77, No. 1.

- Kaul, Vineet, (2012), "Globalization and Crisis of Cultural Identity", *Journal of Research in International Business and Management*, (ISSN: 2251-0028), Vol. 2, No. 13.

- Mansoor, Asma, (2012), "Post 9/11 Identity Crisis in H.M Naqvi's Home Boy", *Pakistaniaat: A Journal of Pakistan Studies*, Vol. 4, No. 2.

- Macdonald, Douglas J, (2007), *The New Totalitarians: Social Identities and Radical Islamist Political Grand Strategy*, Publisher: Carlisle Barracks PA: U.S. Army War College.

- Martin, Gus, (2007), *Essentials of Terrorism: Concepts and Controversies*, Chapter 6 Religious Terrorism, Publisher: SAGE Publications, 440 pages.

- Mendelsohn, Barak, (2009), *Combating Jihadism: American Hegemony and Interstate Cooperation in the War on Terrorism*, University of Chicago Press, 304 pages.

- Raffie, Dina Al, (2015), *The Identity-Extremism Nexus: Countering Islamist Extremism in the West*, (GW Program on Extremism Paper; Countering Violent Extremism Series).

- Salem, Paul, (2010), *The Arab State Assisting or Obstructing Development?* Washington DC: Carnegie Middle East Center, Number 21.

- Tibi, Bassam, (2008), "Religious Extremism or Religionization of Politics? The Ideological Foundations of Political Islam", *The Journal of the Middle East and Africa*, Volume 1.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی